

بحران حوزه عمومی در غرب؛ فروکاستگی سیاست به اقتصاد در اندیشه سیاسی هانا آرننت

سیدعلی مرتضوی امامی زواره*

اباصالح تقی‌زاده طبری**

چکیده

بحران حوزه عمومی یا مقوله پایان سیاست از مباحثی است که در اندیشه سیاسی غرب در سال‌های اخیر مورد توجه فراوان اندیشمندان قرار گرفته است. عدم تمایل به شرکت در انتخابات، بی‌اعتمادی به حکومت و سیاست و کاهش دانش سیاسی از پدیده‌هایی به شمار می‌رود که سبب مراجعه دوباره اندیشمندان غربی به مفاهیمی چون سیاست، حوزه خصوصی و ارتباط آنها با هم شده است. در این نوشتار ابتدا اندیشه سیاسی هانا آرننت در باب جایگاه حوزه عمومی و حوزه خصوصی به عنوان پایه و مبنای تئوریک مورد بحث قرار می‌گیرد و در ادامه جلوه بیرونی این اندیشه و اثراتی که بر جامعه غرب داشته، بررسی می‌شود. سیاست مدرن غرب آنطور که هانا آرننت می‌اندیشد، استقلال خود را از دست داده و در معنای جدیدی ظاهر شده است، معنایی که آن را وابسته به اقتصاد و به تعبیر دیگر حوزه خصوصی می‌نماید. در عصر مدرن، آن گونه که آرننت مورد تأکید قرار می‌دهد سیاست با اقتصاد پیوند وثیقی برقرار کرد و ذیل آن تعریف شد.

* استادیار علوم سیاسی، گروه آموزشی علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اراک، اراک، ایران
(نویسنده مسئول)، a-mortazavi@araku.ac.ir

** دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، a.taghizadeh@scienceandpolitics.net

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: بحران حوزه عمومی، محوریت یافتن اقتصاد، رشد شرکت‌های تجاری، رشد تکنولوژی، اتمی شدن جامعه

۱. مقدمه

هانا آرنت (Arendt) به عنوان یکی از متفکران مطرح قرن اخیر رویدادهای بزرگی مانند جنگ، ترور، تمامیت خواهی، آوارگی، نژادپرستی، پوچ‌گرایی و سیاه‌اندیشی روشنفکران را احساس کرده است. در آثار و اندیشه‌های متنوع خود به تحلیل «خشونت»، «ریشه‌های توتالیتراریسم»، «انقلاب»، «وضعیت بشری» در روزگار خود با انسان‌های اعصار ظلمانی پرداخته است تا بفهمد از کجا و چرا وضع بشر بدینجا رسید و با نقد این وضعیت و برشمردن مشکلات، بحران‌ها، ناراستی‌ها و نقص‌ها، راه رسیدن به حیاتی آرام اما پرشور و شایسته شأن والای بشری را نشان دهد (یونسی و تدین‌راد، ۱۳۸۸: ۹۶). وی از متفکرانی است که دیدگاه‌هایش را در باب بشر و هستی به طور صریح بیان داشته است. در واقع رویکرد پدیدارشناسانه هرمنوتیک آرنت به امر سیاسی در درجه اول و بیش از هرچیز در فهم جهانیت وجود بشری به کار گرفته شده است و اگرچه آرنت آثار متنوع و پیچیده در حوزه‌های گوناگون دارد که در نگاهی گذار ممکن است نامنسجم به نظر آید، اما واقعیت این است که همه آثار وی در موضوع امر سیاست و نگاهی فلسفی و هرمنوتیکی به جهان و انسان شکل گرفته است (نجم‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۸: ۵۶۶). به عنوان مثال کتاب «وضع بشری» وی گزارشی از وضع بشر است در این کتاب انسان در اندیشه آرنت موجودی است نه اسیر طبیعتی ثابت و جبری، نه معقول افکار و نظریات متافیزیکی و منفعل، بلکه انسان آرنت؛ آزاد، مسئول، مختار منحصر به فرد و یگانه است. لنساف با اشاره به کتاب وضع بشری اعتقاد دارد که حتی عنوان این کتاب مؤید این دیدگاه آرنت است که چیزی چون «طبیعت ثابت یا ذات بشری وجود ندارد» و انسان خود تعیین کننده زندگی و وضع خویش در زمین است: «اگرچه نه فارغ از قیود و شرایطی» که این قیود و شرایط همان زایایی و میرایی است (لنساف، ۱۳۸۵: ۹۷). در مجموع می‌توان گفت که در نگاه آرنت به بشر، هر انسان یک ظرفیت، یک استعداد، یک منبع امکانات و اختیارات برای تصمیم‌گیری، حرکت، ساختن، اندیشیدن و تغییر و تحول در جهان است انسان آرنت اگرچه در دنیایی از پیش موجود زاده می‌شود، اما می‌تواند چستی خود و چگونگی حیاتش را خودش رقم زند، ماهیت او و حیاتش در دست و اندیشه خود اوست و می‌توان گفت که این طرز تفکر همان

بحران حوزه عمومی در غرب ... (سیدعلی مرتضوی امامی زواره و اباصالح تقی‌زاده طبری) ۲۱۷

است که در اندیشه اصالت وجودی « تقدم وجود بر ماهیت » نامید می‌شود (کاپلستون، ۱۳۶۱: ۱۶۴).

حضور آرنت در اندیشه سیاسی حضوری متفاوت با متفکران دیگر است. او تمام اهتمام خود را به کار می‌گیرد تا دست به نوعی ساخت شکنی در مفاهیم پایه علوم سیاسی بزند. مفاهیمی که پیش از آن معنای مشخصی داشت و زمینه را برای نظریه‌پردازی در فضای سیاست کلاسیک غرب فراهم می‌نمود. آرنت مفاهیمی چون آزادی و قدرت را در معانی جدیدی بکار برد تا مبنایی برای تفسیر او از وضعیت سیاسی قرن بیستمی غرب باشد. از نظر وی یکی از مهمترین ویژگی‌هایی خاص برای عمل سیاسی، آزادی است. آزادی در اندیشه آرنت به معنای توانایی آدمی برای آغاز نو، حرکت تازه، آفرینش، خلاقیت و خودانگیختگی پیش‌بینی ناپذیر در فعالیت است. در این رویکرد به آزادی، فرد از حالت انفعال و منفرد بودن خارج شده و در حیات سیاسی مشارکتی فعال دارد. اما در اندیشه لیبرالیستی آزادی بیشتر معنای جلوگیری دولت از مداخله دیگران در زندگی خصوصی افراد و تامین امنیت و رفاه شهروندان را می‌دهد که از آن به آزادی منفی یاد می‌شود (یونسی و تدین، ۱۳۸۸: ۱۰۷). اما شاید هیچ مفهوم شناسی در ادبیات اندیشه‌ای او به اندازه تعریفی که از جایگاه سیاست ارائه می‌دهد، تأثیرگذار نبوده باشد. چپستی امر سیاسی در اندیشه آرنت را بی‌شک باید در فصل دیگری از کتاب وضع بشر و آنچه به طور خاص « عمل » می‌نامد یافت. وی در « ریشه‌های توتالیتاریسم » بر آن است که در نظام استبدادی، قانونی وجود ندارد و آزادی انسان محدود می‌شود، اما نظام تمامیت خواه بر اساس قانونی اساسی و کلی حرکت می‌کند؛ قانون طبیعت، قانون تاریخ یا قانون الهی. در این شکل از نظام سیاسی، ایدئولوژی تعیین کننده همه چیز است و تمام شئون براساس این عامل اساسی فهمیده می‌شود. طبق ایدئولوژی تمامیت خواه اراده‌ای و رای اراده انسان‌ها وجود دارد که همه چیز و همه کس باید تابع آن باشد. « در ایدئولوژی توتالیتار جنون جمعی ممکن می‌شود و عقل سلیم از میان می‌رود » (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۳۶) به زعم وی ترور و ارباب ابزارهای کلیدی در نظام‌های تمامیت خواه به شمار می‌رود که به وسیله آن‌ها نظام ایدئولوژی خود را تحمیل می‌کند (بردشاو، ۱۳۸۰: ۷۸).

با مطالعه آثار هانا آرنت در این پژوهش با توجه به موضوع مورد بحث، جایگاه شناسی آرنت از سیاست مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲. روش تحقیق

در این پژوهش تلاش شده است از دیدگاه هانا آرنت به چگونگی فروکاست سیاست به اقتصاد و بوجود آمدن نئولیبرالیسم پرداخته به این منظور با روش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر راهبرد استدلال منطقی و جمع آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای به این پرسش پرداخته شده است که آرنت چگونه رویکردی به سیاست دارد؟

۳. منطق فرهنگی آرنت از سیاست در غرب

آرنت معتقد بود که سیاست در فضای مدرن غرب تغییر ماهیت داده و از معنای نخستین و اصلی‌اش دور شده است. سیاست در نظر او میدانی برای تجلی یافتن زندگی عمل‌ورزانه است که همواره در تاریخ در پرتو فعالیت‌های اندیشه‌ورزانه نادیده گرفته شده است. سیاست تنها محلی است که آزادی در آن معنا می‌یابد و ضرورت و محدودیت جلوی عمل و کنش انسانی را نمی‌گیرد. آرنت با نفی معنای لیبرالیستی آزادی که در حوزه شخصی و فردی و با لفظ آزادی منفی شناخته می‌شود، آزادی را متعلق به حوزه عمومی و کنش خالص سیاسی می‌داند چرا که تنها آدمی با قرار گرفتن در عرصه سیاست است که به خود شناسی رسیده و به تبع آن امکانات وجودی‌اش از جمله آزادی را بدست می‌آورد (جورج کاتب، ۱۹۷۷: ۱۴۹؛ به نقل از انصاری، ۱۳۷۶: ۱۲۵). آرنت معتقد بود در اندیشه سیاسی مدرن غرب تمییزها بین حوزه‌های زندگی آدمی درهم پیچیده شده است، وی سه عرصه در وضعیت حیات آدمی را از هم تفکیک می‌کند؛ اولین چهره وجودی آدمی مربوط به ضرورت‌های زندگی و معاش است که آرنت نام «تقلا» را بر آن می‌گذارد. دومین وضع آدمی «کار» است که انسان در آن خلاقانه فعالیت‌هایی انجام داده و مصنوعات دست ساخته خود را به عالم اضافه می‌کند. سومین جنبه حیات آدمی «عمل» است که در آن انسان‌ها آزادانه در فضایی محدود به ارتباط با هم در حوزه عمومی می‌پردازند (آرنت، ۱۹۷۴: ۷). در واقع سیاست در نگاه آرنت به مثابه حوزه‌ای برای اداره اجتماع و حل نیازهای آن اولاً در نظر گرفته نمی‌شود بلکه سیاست با ریشه داشتن در حوزه عمومی جایگاهی برای نمود یافتن جنبه‌ای از وجود آدمی در جهان است. انسان با حضور در سیاست است که انسانیت خود را باز می‌یابد و آزادی و ارتباط با انسان‌های دیگر را تجربه می‌کند.

این در حالی است که اندیشمندان یونان باستان چون ارسطو تفکیکی بین حوزه خصوصی و حوزه عمومی وجود داشت، حوزه خصوصی همانطور که آرنت نیز اشاره می‌کند عرصه

بحران حوزه عمومی در غرب ... (سیدعلی مرتضوی امامی زواره و اباصالح تقی‌زاده طبری) ۲۱۹

تأمین ضروریات زندگی و اقتصاد است و به عنوان وسیله و زمینه‌ای برای حضور شهروندان در حوزه عمومی که سیاست باشد بکار گرفته می‌شود. فاستر در توضیح مفهوم فراغت در یونان باستان می‌نویسد:

در زمان ما بین فراغت و تفریح یکسانی فرض می‌شود و اینکه ارسطو می‌گوید باید بندگان کار کنند تا خدایگان فراغت یابند به معنای تن آسایی آنان نیست. فراغت در نظر او استراحت نیست بلکه نوعی فعالیت است. اما این فعالیت با کار کردن متفاوت می‌باشد. کار کردن به عنوان وسیله برای رسیدن به برخی نتایج مطلوب صورت می‌گیرد ... اما فعالیت‌های دیگری وجود دارد که بخاطر خودشان انجام می‌شود. منظور از فراغت در قاموس ارسطو، فرصت اشتغال انسان به اینگونه کارها است؛ تمام فعالیت‌های انسانی بجز کارهایی که برای ضرورت اقتصادی و مادی انجام می‌شود. در میان اینها فعالیت سیاسی برای حکومت کردن رتبه اول را دارد (فاستر، ۱۳۷۷: ۳۵۳).

ارسطو نیز به صراحت در کتاب سیاست خود آمیختگی حوزه خصوصی که در آن انسان به دنبال منافع مادی است با حوزه عمومی را اشتباه می‌داند و آن را ناشی از عدم درک عمیق جامعه سیاسی دانسته و در جایی می‌نویسد:

بنابراین هدف جامعه سیاسی اتحاد نظامی برای دفاع در برابر خطر و یا سوداگری و بازرگانی نیست چرا که اگر این بود ملی که با هم در کار بازرگانی شریک‌اند و یا میثاق دفاع متقابل دارند اعضای یک شهر می‌شدند، در حالیکه اعضای یک جامعه سیاسی با خوبی یا بدی و عیب و حسن اجتماعی افراد آن کار دارند (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

آرنت معتقد است در تعریف مدرن، سیاست در مسیری متفاوت با اندیشه سیاسی یونان باستان وارد شد. سیاست مدرن در تفکیک جدی با حوزه خصوصی و منافع اقتصادی مردم قرار ندارد، بگونه‌ای که انتظار شهروندان جامعه از سیاست، تأمین منافع اقتصادی و مادی آنها است. افراد جامعه سیاسی مدرن به دلیل قلب ماهیت سیاست دیگر سیاست را عرصه عمل و کنش آن‌طور که آرنت توضیح می‌دهد نمی‌دانند، بلکه با آمیختگی حوزه خصوصی و عمومی، از سیاست انتظار دارند تا به تأمین ضروریات زندگی آنها کمک کند، نه اینکه ظرفیت را برای حضور، ارتباط و کنش آزادانه آنها برقرار کند. از این‌رو آرنت نگاهی نوستالژیک به یونان باستان دارد، هر چند در یونان نیز زندگی نظر ورزانه متعالی‌تر از حیات عمل ورزانه تلقی می‌شد و عمل در برابر مسائل ماورائی پست انگاشته می‌شد، اما در عین حال فعالیت سیاسی مستقل از

اقتضائات زندگی خصوصی و مادی به رسمیت شناخته شده بود (بردشا، ۱۳۸۰: ۲۱). آرنت می‌نویسد:

آنچه که همه فیلسوفان یونان به آن اعتقاد داشتند... این بود که جایگاه آزادی منحصرراً در قلمرو سیاست بود و ضرورت ابتدائاً پدیده‌ای ماقبل سیاسی و از ویژگی‌های سازمان خانواده و حوزه خصوصی به شمار می‌رفت. به این شکل زور و خشونت در این حوزه به دلیل آنکه ابزاری برای ضرورت می‌باشند، توجیه پذیر شده است، به عنوان مثال با حکمرانی بر برده‌ها می‌توان فراغت و آزادی یافت ... خشونت عملی ماقبل سیاست است برای آزاد کردن شخص از ضروریات زندگی در جهت آزادی جهان (Arendt, 1974:31).

اما بنا به باور آرنت در دوران مدرن:

برآمدن جامعه - رشد خانه‌داری، فعالیت‌هایش، مسائلش و ابزارهای سازمانی آن - از سایه قلمرو خانه در روشنائی حوزه عمومی، نه تنها مرز میان حوزه خصوصی و حوزه عمومی را مبهم نمود، بلکه همچنین چنان معنای این دو اصطلاح را در زندگی فردی و شهروندی تغییر داد که شناخت پیدا کردن نسبت به آنها نامیسر شد (Ibid:38).

جامعه مدرن غرب شامل مجموعه‌ای از افراد زحمتکش می‌شود که تنها در ملاءعام حاضر می‌شوند و منافع خصوصی خود را سعی می‌کنند به وسیله سیاست تأمین کنند (بردشا، ۱۳۸۰: ۲۵). در واقع سیاست به حوزه خصوصی کشانده شده و به عنوان ابزاری جهت تأمین معیشت مورد استفاده قرار می‌گیرد. این دقیقاً همان قلب ماهیتی است که در نظر آرنت برای سیاست در دنیای مدرن غرب ایجاد شده است. آرنت معتقد است سیاست در اندیشه مدرن تحت تأثیر اقتصاد قرار گرفته و هویت سابق خود را از دست داده است. برجسته شدن اقتصاد و مفاهیم وابسته به آن چون بازار، رقابت و فردگرایی حوزه تمییز یافته سیاست را مورد تهاجم قرار داد و مفهوم آن را در چارچوب جدیدی بازتعریف نمود. در این تعریف جدید سیاست حوزه‌ای مستقل از اقتصاد نبود و مشارکت سیاسی، کنشی فعالانه و آزادانه در راستای توسعه وجودی آدمی به شمار نمی‌رفت، بلکه مشارکت سیاسی، مشارکتی برای ارتقای سطح زندگی مادی و خصوصی شهروندان بود. گنو می‌نویسد:

سیاست برآیند ساده منافع خصوصی نیست... چنانچه به این اصل بدیهی پشت شود و سیاست به کارکرد بازار تقلیل یابد، جایی که ارزش منافع گروه‌های حاضر در صحنه تعیین می‌شود، در دم فضای سیاست به نابودی تهدید می‌شود، زیرا بازاری که در آن ارزش منافع ملی و حدود فضای همبستگی تعیین شود وجود ندارد (گنو، ۱۳۸۱: ۴۱).

در نظر آرنت تنها تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی کافی نیست بلکه باید برتری حوزه عمومی نسبت به حوزه خصوصی را نیز فهم نمود. به عبارت دیگر علاوه بر این نکته که اقتضائات حوزه معیشتی و اقتصادی انسان با اقتضائات حوزه سیاسی او متفاوت است باید دانست که تأمین اقتصاد و ضرورت‌های زندگی مقدمه‌ای برای حضور آدمی در محیط کنش آزاد و سیاسی می‌باشد. عدم در نظر گرفتن برتری سیاست نسبت به اقتصاد به صورت طبیعی، پررنگ شدن اقتصاد و به محاق رفتن سیاست را در پی خواهد داشت. «با پشت کردن به اصل بدیهی برتری سیاست، تمیز میان سپهر عمومی و سپهر خصوصی از میان نمی‌رود، بلکه مبتدل می‌شود و این ابتدال ایده شهروند را که دیگر پایه دموکراسی لیبرال است از بین می‌برد» (گنو، ۱۳۸۱: ۴۳).

۴. بحران حوزه عمومی و نئولیبرالیسم

بروز بحرانی مالی گسترده در کشورهای غربی و امریکایی موجب شک و تردید در تفکرو نتیجه سیاست‌های پیشین بود و در آن زمان بود که اندیشمندان و اقتصاددان‌هایی همچون فریدمن، هایک و ... نظریات خود را در باب برون رفت از بحران - عدم کارایی دولت رفاه‌بر پایه اصول لیبرالیسم اقتصادی مطرح نمودند. در این رویکرد نئولیبرالیسم بر تغییرات بنیادین مداخله دولت در اقتصاد تأثیر بگذارد. به طور سنتی رویکردهای سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک به مداخله دولتی، رویکردی نتیجه محور داشتند و نظارت، به مفهوم کنترل عمومی مستقیم و غیرمستقیم بخش‌های اقتصادی و خدمات اجتماعی بود و این برداشت وجود داشت که اگر این بخش‌ها به حال خود رها شوند ممکن است به نحوی عمل کنند که مغایر با منافع عمومی باشد. اما پس از اجرای سیاست‌های نئولیبرالی، نظارت به مفهوم، نظارت بدون کنترل مورد توجه قرار گرفت (توحیدفام و طهرانی‌زاده، ۱۳۸۸: ۷۱) از دیگر سو در مسیر نئولیبرالیسم سازی، اساسی‌ترین مفاهیم حقوق اقتصادی، اجتماعی یعنی برابری، عدم تبعیض، عدالت توزیعی، دولت رفاه و نظم تأمین اجتماعی نادیده انگاشته شد تا جایی که حداقل سازی دولت و گسترش بازار (که مستلزم عقب نشینی دولت از بسیاری کارویژه‌های حمایتی - رفاهی بود) در تعارض کامل با اصل رفاه‌گرایی حقوق اقتصادی، اجتماعی و ضرورت اعمال سیاست‌های حمایتی دولتی در مسیر تحقق این حقوق قرار گرفت (Timotiy, 2002: 41). نگاه اقتصادی به تمام مسائل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی در مکتب نئولیبرال که برآمده از اهمیت سود در این ایدئولوژی است، به عنوان مکتب سرمایه داری جهان معاصر، میلی سیری ناپذیر به کسب سود

حداکثری یا کارآمدی و بازدهی بیشتر دارد و این امر را موتور محرک و به نوعی، هدف نهایی سیاست‌گذاری‌ها در تمام حوزه‌ها می‌داند (زاهدی و سرپرست‌سادات، ۱۳۹۷: ۶) و این مورد از نکاتی است که در نظریه نهادگرایی نئولیبرال که ریچارد هاس به آن اشاره کرده، سیاسی شدن تدریجی اهداف بازیگران است؛ یعنی اگرچه کنشگران ممکن است در ابتدا اهداف فنی و غیرمجادله انگیزی را در قالب یک چهارچوب همکاری تعقیب کنند، ولی به تدریج به این توافق می‌رسند که برای دستیابی به اهداف فنی - اقتصادی خود از تمام ابزارهای ممکن در دسترس استفاده کنند که به آن «فرضیه تسری افقی - عمودی» یا «منطق گسترش یابنده» نیز گفته می‌شود که باعث تسری همکاری فراملی از بخشی به بخش دیگر به منظور فائق آمدن بر مسائل جدیدی می‌شود که از توافقات ابتدایی ناشی می‌شود (Strange: 1994, 15-19)

کارکرد اصلی حوزه عمومی در وهله اول نه فقط در راستای شکل دادن اجماعی انتقادی - عقلایی از طریق مباحثه بلکه شکل دادن فضای مستقلی مرکب از شهروندان خصوصی است که از ایستارهای رقابتی - مقاومتی و انتقادی نه فقط نسبت به یکدیگر، بلکه نسبت به سیاست - های عمومی نیز برخوردارند (حاجی آقایی و پاک‌نیا، ۱۳۹۷: ۶۳). هابرماس این مفهوم را به مثابه حوزه‌ای مستقل و برخاسته از جامعه مدنی و حداقل به لحاظ مفهومی، حوزه‌ای مجزا از دولت نشان می‌دهد:

«من حوزه‌ی عمومی سیاسی را در جایگاه پیکره‌ای از صداها برای مشکلاتی مطرح کرده‌ام که باید از طریق سیستم سیاسی پردازش شود، زیرا در جای دیگر قابلیت حل ندارد... حوزه‌ی عمومی سیستم هشدار است با حس‌گرهایی که اگرچه غیرمتخصص هستند اما در گستره‌ی جامعه از حساسیت برخوردارند. از منظر نظریه‌ی دموکراتیک، حوزه عمومی باید علاوه‌براین، فشار [ناشی از] مشکلات را نیز تقویت کند، بدین معنی که نه فقط مشکلات را شناسایی و تعریف کند، بلکه به صورت متقاعدکننده و تاثیرگذاری آن‌ها را ترسیم و با راه‌حل‌های ممکن مسلح‌شان سازد (Gripsrud: 2009, 184). از این منظر اقتدار در خود حوزه‌ی عمومی‌ای نهفته است که در آن همه‌ی مشارکت‌کنندگان برای متقاعد کردن دیگران، از فرصتی برابر برخوردارند (Eicklman: 2002, 6). در همین راستا، آرنت حوزه‌ی عمومی را در تقابل با حوزه خصوصی قرار داده و استدلال می‌کند که قلمرو عمومی قلمرو برابری است، در حالی که قلمرو خصوصی قلمرو تفاوت به شمار رفا و سیاست را نیز پاسخی به وضع متکثر بشری قلمداد می‌کند که در آن وضعیت‌های موثق و قابل اعتماد و آزادی جای می‌گیرند... از طریق گفتار و کنش انسان‌های متعدد و تعامل بر مبنای نقطه نظرات خود آیین و افکاری که به صورت آزادانه

بحران حوزه عمومی در غرب ... (سیدعلی مرتضوی امامی زواره و اباصالح تقی‌زاده طبری) ۲۲۳

شکل گرفته‌اند، تاسیس می‌شود (7، ۲۰۱۱: Buckler) آرنت می‌کوشد تمرکز را از حوزه خصوصی به حوزه عمومی و از تجربه‌هایی که می‌توانیم در انزوا داشته باشیم، وقتی کاملاً در درون خود با آنچه به آن علاقه داریم هستیم، به تجربه‌هایی که غیرممکن است اصولاً بدون در میان دیگران بودن بتوانیم داشته باشیم، تغییر دهد. آرنت استلزامات این استدلال را هوشیارانه ارائه می‌دهد: « جهان و مردمی که ساکن آن‌اند یکی نیستند (آرنت، ۱۹۶۸: ۴)

از این رو توتالیتراریسم نزد آرنت به مثابه از دست رفتن جهانی بودن انسان تلقی می‌شود؛ از نظر او حتی اگر گونه‌ای ساده سازی از موقعیت نیز باشد، توتالیتراریسم موقعیت تکینی است که نه تنها بر حوزه‌ی عمومی غلبه می‌کند بلکه بر حوزه خصوصی نیز، یعنی خانه و خانواده و نیز دیگر فضاهای خصوصی و محرمانه نیز فرمان می‌راند. تا جایی که آرنت واپسین مرحله زوال حیطة عمومی را با خطر انحلال حیطة خصوصی نیز همراه می‌داند (آرنت، ۱۳۹۰: ۱۰۶ وی به طور کلی همگام به ویرانی فضای عمومی - یعنی تخریب سیاست - روی به سوی تباهی فضاهای خصوصی و صمیمیت و حیات خانوادگی نیز می‌گذارد (43-52، ۲۰۰۶: Yang- Bruehl).

۵. محوریت اقتصاد؛ قدرت یافتن شرکتهای تجاری و بحران حوزه عمومی

با توجه به اندیشه هانا آرنت در باب سیاست و قلب ماهیت آن در دنیای مدرن غرب محوریت اقتصاد به همراه خود بحران حوزه عمومی و سیاست را پدید آورد. در واقع زمانی که تلقی ما از سیاست در حوزه خصوصی و بر اساس مفاهیم اقتصادی تعریف شود، خود به خود در حوزه عمومی و سیاست آنچه پراهمیت می‌شود حداکثر کردن منافع اقتصادی خواهد بود. این نوع تلقی به همراه خود پر رنگ شدن نقش بازار رقابتی و آزاد را در پی خواهد داشت که نهایتاً در قدرت گرفتن مهمترین بازیگران بازار که شرکت‌های بزرگ تجاری باشند جلوه می‌کند. به عبارت دیگر به جای آنکه حوزه عمومی فضایی برای کنش خالص و آزادانه سیاسی باشد، تبدیل به ظرفیتی برای شرکت‌های بزرگ تجاری و اقتصادی جهت پیشبرد منافعشان شد. سیاست معنایی جدید گرفت و مفهوم مشارکت آزادانه در آن معنا که آرنت در ذهن داشت به فراموشی سپرده شد. کارل باگزر همین مفهوم افول و انزوای سیاست را در کتاب مهم خود به نام پایان سیاست مورد بحث قرار می‌دهد، او در مقام تعریف این مفهوم می‌نویسد:

افول در سیاست، آنطور که من بکار می‌برم، به یک فرایند عمیق تاریخی سیاست‌زدایی شدن، به فقدان مشارکت شهروندی و حکمرانی اجتماعی، به لاغرشدن گفتمان عمومی، به

تحت الشعاع قرارگرفتن اجتماع سیاسی که بسیار برای یونانی‌ها، روسو و حتی آمریکائی‌ها - هابی مانند پاپین و جفرسون با ارزش بود، اشاره دارد (8 : 2000, Boggs).

افول سیاست در زندگی مدرن غرب مسبب‌های تاریخی فراوانی می‌تواند داشته باشد، اما به نظر محور اصلی، فربه شدن اقتصاد در برابر سیاست و به تبع آن نفوذ رو به رشد شرکت‌های تجاری در تمامی ابعاد زندگی مدرن می‌باشد، پدیده‌ای که با جهانی شدن اقتصاد و انقلاب اطلاعات سرعت چشمگیری یافت. تسلط شرکت‌های تجاری شکلی ایدئولوژیک پیدا کرده و توانسته است ضربات سختی به گفتگوهای آزادانه سیاسی در قالب نظام‌های مختلف لیبرالی، محافظه کاری و یا مستقل وارد آورد (Ibid: 9). از این روست که بعضی اعتقاد دارند " با پایان یافتن عصر دولت بزرگ، عصر شرکت‌های بزرگ " فرا رسیده است (Ibid: 10).

پدیده بحران حوزه عمومی مورد بحث که تحت تأثیر تسلط حوزه خصوصی سر برآورد، مهمترین تأثیر خود را در افول مفهوم شهروندی نشان داد. در واقع علائم زندگی سیاست‌زدایی شده، در کناره‌گیری شهروندان از سیاست و تصمیمات مربوط به اداره اجتماعی جلوه نمود. شهروندان امریکا علاقه بسیار کمی برای شرکت در انتخابات دارند. در حدود سال‌های ۱۹۹۰ امریکائی‌ها بیش از هر زمان دیگری تحصیل کرده بودند، تکنولوژی اطلاعات و رسانه‌های عمومی توسعه چشمگیری یافته بود، اما به همان اندازه که تحصیلات دانشگاهی و امکانات ارتباطی گسترش می‌یافت، فرایند سیاست‌زدایی شدن نیز با سرعت بیشتری در بین مردم جریان پیدا می‌کرد^۱. براساس نظرسنجی گالوپ در ۱۹۸۹ تنها ۲۹ درصد پاسخگویان امریکایی می‌توانستند نماینده‌های کنگره‌شان را نام ببرند، تنها ۳۶ درصد می‌دانستند که کدام حزب سنا را کنترل می‌کند. ۲۵ درصد امریکائی‌ها خلیج فارس را بر روی نقشه تشخیص می‌دادند (Ibid: 32,33).

این عقب‌نشینی و کناره‌گیری از سیاست تحت تأثیر رواج ارزش‌هایی است که بسیاری از اندیشمندان لیبرالیسم غرب ده‌ها سال پیش از این برای آزاد نمودن فضای سیاست و قرار گرفتن حکمرانی جامعه به دست مردم پیشنهاد می‌دادند.

همانطور که بلا (Bellah) و همکارانش ادعا کردند، سنت لاکمی توجه به منافع شخصی و فردگرایی که عمیقاً فرهنگ سیاسی امریکا را شکل داده، سبب تفوق قلمرو خصوصی بر حوزه عمومی شده است، که در نتیجه آن به جای شکل‌گیری لیبرالیسم مشارکتی، لیبرالیسم شرکتی پدید آمده است (Ibid: 43).

به این شکل جوامع غربی یا به تعبیر بهتر لیبرالی

بحران حوزه عمومی در غرب ... (سیدعلی مرتضوی امامی زواره و اباصالح تقی‌زاده طبری) ۲۲۵

به دنبال تقویت کردن چارچوب قواعدی برای آن هستند که هر فرد آنچه را که خیر می‌داند، به شکل خصوصی بواسطه تلاش‌های فردی و عمدتاً در فضای بازار دنبال کند. قاعده‌مند نمودن و پشتیبانی کردن از چنین قواعدی که با حفظ نمودن چارچوب انتخاب فردی تحصیل می‌شود، جامعه لیبرال را هر چه بیشتر از خیر عمومی جمعی و حوزه عمومی دور می‌کند (plant,2003:4).

بر این اساس امر عمومی بصورت کلی ارزش خود را در چنین جوامعی از دست خواهد داد.

آنطور که گریدر (Greider)، سندل، دیونی، رولفز (Roelefs) و افلز (Ophuls) اشاره کرده‌اند جامعه امریکائی در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از صفات یک جامعه مشارکتی خارج شده و حوزه عمومی را به عنوان عرصه‌ای مستقل و برتر در برابر حوزه خصوصی از دست داده است. بر این اساس است که بحران شهروندی و یا بحران اختیار امروز از اصلی‌ترین مسائل و بحران‌های جامعه سیاسی مدرن محسوب می‌شود (Ibid: 46,47). پدیده بی‌علاقه‌گی نسبت به سیاست سبب رو آوردن مردم به سبک‌های زندگی فردی شده است. این فردگرایی چند مسئله را در برمی‌گیرد:

۱- مناظرات سیاسی بی‌معنی هستند و احزاب نمی‌توانند گزینه واقعی ارائه کنند. ۲- حکومت مملو از فساد است و سیاست‌مداران منافع خود را پیگیری می‌نمایند و بنابراین قابل اعتماد نیستند. ۳- عصر ناراحتی و بی‌قراری ایدئولوژیکی فرارسیده است و مردم بسیار به آینده بدبین هستند. ۴- به علت قدرت عظیم منافع شرکت‌ها سیستم آنقدر سخت و محکم است که فرد بدون دسترسی به منابع، غیر موثر خواهد بود. ۵- با گسیختگی جامعه، مردم اول و بیشتر در مورد منافع شخصی خود نگران هستند. ۶- تغییرات بواسطه سیاست بی‌نتیجه است، چرا که از آنچه که واقعاً مسئله مردم است دور می‌باشد. ۷- بروکراسی قدرت مسلط در جامعه و مخصوصاً در سیاست ملی است (Ibid: 34).

آنچه می‌تواند سبب احیاء دوباره سیاست و برآمدن آن از اقتصاد و تدبیر منزل شود، به چالش کشیدن حضور عقلانیت ابزاری در عرصه مشارکت و رقابت سیاسی است. به عبارت دیگر نباید آنچه که در اقتصاد سبب حرکت و فعالیت می‌شود، در سیاست نیز دائر مدار و محور تحرکات سیاسی باشد که اگر اینطور شود، دیگر سیاست حوزه‌ای مستقل، هویت بخش و برتر آنطور که آرنت مد نظر داشت، نخواهد بود، بلکه تنها ملا عام و میدانی برای حضور انسان‌های زحمتکش و مصرف‌گرا برای پیگیری منافع‌شان خواهد شد.

۶. انقلاب اطلاعات، رشد تکنولوژی و تزلزل در مفهوم جامعه

یکی از مهمترین اثرات و نتایج فربه شدن اقتصاد و محوریت یافتن آن در جوامع غرب رشد گسترده تکنولوژی و به تبع آن رخ دادن انقلاب اطلاعات بوده است. رشد تکنولوژی و گسترش ابزارهای انتقال اطلاعات جامعه غرب را به سمت فردگرایی و بی‌توجهی به علائق عمومی سوق داده و حوزه عمومی را با بحران مواجه ساخت. از همین روست که فروریختن حوزه عمومی در جوامع مدرن دقیقاً در همان زمان که انقلاب در حال گسترش بود، رخ می‌دهد. نکته بسیار مهمی در این ارتقاء و نزول نهفته است. همانطور که گفته شد گسترده شدن ابزارهای اطلاعاتی چون تلویزیون، رادیو و کامپیوتر به دنبال توسعه رو به رشد اقتصادی در غرب پدیدار شد اما همین وسائل تکنولوژیک خود به خود به فرهنگ فردگرایانه که به دنبال بحران حوزه عمومی در حال شدت یافتن بود دامن زد و در نتیجه بیش از پیش جوامع مدرن را اتمی و گسیخته نمود^۲. در سرشماری صورت گرفته در سال ۱۹۹۷ توسط اکلا (UKLA) از ۲۵۲/۰۸۲ دانشجوی سال اول در ۴۶۴ دانشکده و دانشگاه سراسر آمریکا، کاهش بسیار شدید دانش سیاسی دانشجویان و علاقه مندی آنها به سیاست کاملاً مشهود بود. تنها برای ۲۶/۷ درصد پاسخگویان ادامه همراهی با امور مربوط به حوزه عمومی اهمیت داشت. این آمار کمترین میزان بدست آمده و خیلی کمتر از گزارش ۵۷/۸ درصدی سال ۱۹۶۶ می‌باشد. همانطور که الکساندر دلبیو آستین، مدیر سرشماری، اشاره کرده بود ما با علائمی از پدیده‌ای تحت عنوان "نسل بی‌قید و رها" مواجهیم. آستین دو مقصر اصلی این کاهش شدید علاقه به سیاست و حوزه عمومی را تلویزیون و کامپیوتر می‌داند:

مشکل از همه چیز الکترونیکی و جامعه سیم کشی شده شروع می‌شود، مردم مقابل صفحه‌های نمایش می‌نشینند، بازی می‌کنند و تلویزیون تماشا می‌نمایند. اینها همه ما را به مستقل بودن و اینکه افرادی منزوی باشیم، تشویق می‌کند. ما به شکل طبیعی به سمت بی‌قیدی هدایت می‌شویم (Boggs: ۲۰۰۰، ۱۲).

به عبارت دیگر تحت تأثیر روند بیان شده افراد احتیاج درونی خود را به اجتماع، گفتگو، فهمیده شدن، فهماندن، ارتباط رفتاری متقابل و شنیدن و دیدن همدیگر از دست می‌دهند و در نهایت زندگی اجتماعی شکلی تقلیل یافته به خود گرفته و «به نیازهای انسان به مثابه انسان مخصوصاً نیازهایی که مربوط به حس تعلق داشتن، انسجام و همبستگی با دیگران و احساس "بودن در خانه" در جهان می‌شود توجه نمی‌کند» (plant, 2003: 4). از طرف دیگر می‌توان ادعا کرد که مفهوم "جامعه" بسیار وابسته و مرتبط به مفهوم حوزه عمومی و سیاسی می‌باشد.

جامعه همواره معنای اصیل خود را در کنش‌های ارتباطی سیاسی که بین شهروندان در می‌گیرد، می‌یابد. چنانچه سیاست در معنای گفتگو و مشارکت فعالانه و مستمر شهروندان در امر سیاسی وجود نداشته باشد، جامعه نیز از معنای خود تهی شده و تبدیل به مجموعه‌ای از افراد مستقل می‌شود که در کنار هم زندگی می‌کنند و تنها احتیاجی که رابطه آنها را شکل می‌دهد، مسائل اقتصادی و معیشتی است و همانطور که سابق بر این نیز با بررسی اندیشه‌های آرنست و متفکران یونان باستان بیان شد، چنین اجتماعی استحقاق جامعه بودن را ندارد و تنها بازاری گسترده است که هرکس تنها بر کالای خویش نظر دارد و بر دست خریدار. در این اجتماع پس از آنکه استفاده اقتصادی صورت گرفت، دیگر نیازی برای ادامه ارتباط و گفتگو وجود ندارد. ان. بری شباهتی جالب را در بین این جوامع و مثال "هتل" ذکر می‌کند. در یک هتل مردم گرد هم می‌آیند و تحت مجموعه‌ای از قواعد کنترلی زندگی می‌نمایند. قواعد در رابطه با منافع فردی است و تحصیل اهداف خصوصی را برای این افراد تسهیل می‌کنند. «هتل، نه موقعیتی برای بودن است، نه جایی که حس هدف و یا هویت مشترک را بدهد». مهمانان در هتل وظیفه‌ای خاص و مثبت در قبال یکدیگر ندارند. هتل بر حوزه خصوصی، قرارداد و قواعد تمرکز کرده است و توجهی به هدف مشترک یا مفهوم مشترک از وجود آدمی ندارد (Ibid:7).

بنابراین رشد تکنولوژی و پدید آمدن انقلاب اطلاعات در نتیجه توسعه اقتصادی، نتیجه سیاست و برتری حوزه عمومی را که شکل‌گیری جامعه در معنای اصیل خود باشد، مخدوش کرد. در واقع همانطور که محوریت یافت اقتصاد، امر سیاست را منزوی و از ماهیت کهن خود دور نمود، نتیجه برتری اقتصاد امروز به شکل طبیعی، اثری را که سیاست در یک اجتماع فراهم می‌نمود را فرسوده کرد. به عبارت دیگر فربه شدن اقتصاد، سیاست را منزوی کرد و نتیجه‌اش، نتیجه سیاست را.

۷. نتیجه‌گیری

سیاست مدرن غرب آنطور که هانا آرنست می‌اندیشد، استقلال خود را از دست داده و در معنای جدیدی ظاهر شده است، معنایی که آن را وابسته به اقتصاد و به تعبیر دیگر حوزه خصوصی می‌نماید. با توسعه این نوع معنا از سیاست در قرن بیستم نه تنها ایده‌های اولیه متفکران لیبرالیسم چون مشارکت فعالانه و آزاد مردم در سیاست به نهایت خود نمی‌رسد، بلکه نتیجه نهائی‌اش را که در مفهوم جدید سیاست در دنیای مدرن غرب نهفته بود، می‌گذارد و آن بی-اهمیتی حوزه عمومی تحت تأثیر رشد سریع بازار و شرکت‌های تجاری می‌باشد. به عبارت

دیگر در عصر مدرن، آن گونه که آرنت مورد تأکید قرار می‌دهد سیاست با اقتصاد پیوند وثیقی برقرار کرد و ذیل آن تعریف شد. این انقلاب مفهومی در سیاست با تکامل خود در قرن بیستم مسئله‌ای خلاف انتظار را به همراه آورد و آن انزوای سیاست با محوریت اقتصاد بود. از این رو حوزه خصوصی بر حوزه عمومی تقدم پیدا کرد و افراد جامعه با مشارکت در امر سیاست نیز همچنان انگیزه‌هایی که در حوزه خصوصی پیگیری می‌کردند، را دنبال می‌نمودند. از طرف دیگر رشد تکنولوژی و رخ دادن انقلاب اطلاعات که از نتایج رشد سریع اقتصادی بود، بر انزوای سیاست و نتیجه آن که جامعه بودن یک اجتماع باشد دامن زد، چرا که مفهوم "جامعه" برای معنادار شدن به حوزه عمومی و سیاست وابسته است و چنانچه جامعه از سیاست به معنای اصیل خود تهی شود، چیزی جز یک اجتماع اتمی شده باقی نخواهد ماند.

پی‌نوشت‌ها

۱. باید توجه داشت زمانی که از روند سیاست‌زدائی شدن و افول مفهوم شهروندی تحت تسلط اقتصاد بحث می‌شود، منظور ارزیابی قابلیت جامعه سیاسی برای ایجاد کردن ظرفیت‌ها جهت حضور و مشارکت فعالانه و نه لحظه‌ای مردم در امر سیاست می‌باشد. در واقع قصد این نوشتار ترسیم علیی است که بواسطه آن استعداد درونی جوامع غربی برای پدید آوردن حوزه عمومی منفک از حوزه خصوصی و برتر از آن، آنطور که آرنت بیان می‌دارد، مورد خدشه قرار گرفته است. از این‌رو خواننده این سطور نباید مفاهیم مورد بحث در این متن را بخاطر مثلاً شرکت بالای مردم امریکا در انتخابات اخیر ریاست جمهوری این کشور متفی بدانند. چرا که بر همه آشکار است که اولاً انتخابات اخیر تحت عواملی بیرونی و نه درونی شور و هیجان یافت. به عبارت دیگر شرکت گسترده مردم ارتباطی با ظرفیت‌های درونی سیاسی جامعه امریکائی ندارد و ثانیاً آنچه در مورد افول شهروندی بیان می‌شود، فراتر از شرکت در انتخابات است، چرا که شرکت در انتخابات می‌تواند تحت تأثیر شوک‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی پر شور و حرارت برگزار شود، در حالیکه منظور ما از مشارکت، حضور فعالانه، مستمر و خالص (اهمیت دادن به امر سیاسی فراتر از علائق مادی) و نه پروژه‌ای و لحظه‌ای شهروندان در حوزه عمومی می‌باشد. از این‌روست که در ادامه بحث آمارهایی از توجه مردم به مسائل عادی و روزمره سیاسی و همچنین آنچه که مربوط به نگرش آنها به کلیت سیاست بدون دخالت شوک‌های رسانه‌ای می‌شود، بیان خواهد شد.

۲. در زمینه رشد افسار گسیخته تکنولوژی و نتایج آن بر جامعه غرب کتاب‌های متعددی نوشته شده است که می‌توان به کتاب‌های انسان تک ساحتی (هربرت ماکوزه)، تکنوپولی (نیل پستمن)، استقلال تکنولوژی (لانگدن وینز)، آئین اطلاعات (تئودور روزاک)، مذهب تکنولوژی (دیوید نوبل) اشاره کرد. لازم به ذکر است دو کتاب انسان تک ساحتی و تکنوپولی به فارسی ترجمه شده است.

کتاب‌نامه

- آرنت، هانا (۱۳۹۰). وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.
- ارسطو، (۱۳۸۱). سیاست، ترجمه: حمید عنایت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- انصاری، منصور، (۱۳۷۶). «حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنت»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال ۱۱، شماره نهم و دهم: ۱۳۷۶.
- بردشا، لی، (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی هانا آرنت*، ترجمه: خشایار دیهیمی، طرح نو، تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم*، ج دوم لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران، نی.
- توحیدفام، محمد، طهرانی‌زاده (۱۳۸۸). *نئولیبرالیسم و همگرایی جهانی*، *دانشنامه حقوق و سیاست*، شماره ۱۱، صص ۶۵-۸۶
- حاجی آقا، رحیم، پانیا، رحیم (۱۳۹۷) تبیین جایگاه حوزه ی عمومی و امر سیاسی در اندیشه سیاسی هانا آرنت، *رهیافت سیاسی بین المللی*، صص ۶۲-۸۳
- فاستر، مایکل ب. (۱۳۷۷)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، جلد یک، ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۶۱) *فلسفه معاصر. بررسی هایی در پوزیتیویسم منطقی و آگزیستانسیالیسم*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، کتابفروشی زوار.
- گنو، ژان ماری، (۱۳۸۱)، *پایان دموکراسی*، ترجمه: عبدالحسین نیک گهر، نشر آگه، تهران.
- لنسا، مایکل ایچ (۱۳۸۵) *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، ماهی.
- نجف‌پور، سارا، تدین راد، علی (۱۳۹۸). نسبت سیاست و فهم در منظومه فکری هانا آرنت، *فصلنامه دانش سیاسی*، سال یازدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۰). صص ۵۹۰-۵۶۷
- یونسی، مصطفی، تدین راد، علی (۱۳۸۸)، *سیاست و آگزیستانسیالیسم بررسی رویکرد هانا آرنت به مفهوم «عمل»*، *فصلنامه پژوهش سیاست نظری*، دوره جدید شماره ششم، صص ۱۲۲-۹۵

Arendt, Hannah, (1974) *The Human condition*, Chicago: The university of Chicago press.

Arendt, Hannah (1977). "Public rights and private interests", in F. Stuber (ed.), *Small comforts for hard times*, Humanists on public policy, New York: Columbia University Press, 103-08.

Boggs, Carl, (2000). *The End of Politics: corporate power and the decline of the public sphere*, New York: The Guilford press.

Buckler, S. (2011). *Hannah Arendt and Political Theory: Challenging the Tradition*, Edinburgh: Edinburgh University Press.

Eicklman, A. S. and D. F. (eds.). (2002). *Public Islam and the common good*, LEIDEN, Brill.

Kateb, George (1977). *Freedom and worldliness in the Thought of Hanna Arendt*, Political Theory, vol.5.No.2,p149.

Raymond Plant, (2003). “*Politics, Theology and History*” (University of Southampton: Honorary Fellow of St Catherine's College, Oxford.

Susan Strange, (1994) “*Rethinking structural change in the International Political Economy: state, firm and Diplomacy*, in *Global Political Economy*”, eds Richard and Underhill Geoffrey (eds), (Canada, Cataloging in Publication data, 1994), pp. 15-19.

Gripsrud, J. (2009). *Digisting the public sphere: two key issues. Javnost the public*, Vol.16 (No. 1.), pp. pp. 5 - 16.

Young-Bruehl, E. (2006). *Why Arendt Matters*, New York: Yale university press.

